

نوشتار از: دکتر منصور کشفی



## چگونه فاجعه سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) شکل گرفت

سال ۱۳۵۲ (اواخر ۱۹۷۳ میلادی)، متعاقباً در همان تحریم نفت توسط کشورهای عرب تولیدکننده نفت، در حمایت از کشورهای عرب درگیر در جنگ با اسرائیل و بالاخره افزایش چند برابر قیمت نفت از دلایلی بودند که ایران مسئولیت اداره خلیج فارس را به عنوان قوی‌ترین کشور منطقه به عهده گرفت.

برای سالهای طولانی رهبران دنیا بر این باور بودند که خلیج فارس چیزی جز یک خلیج انگلیسی نیست و به موقعیت عظیم اقتصادی و استراتژیک آن اهمیتی نمی‌دادند، ناگهان متوجه شدند که خلیج فارس بیش از هر منطقه دیگر جهان نیاز به یک ثبات متعادل دارد و امنیت این راه آبی تا چه حدی اهمیت حیاتی نه تنها برای ساکنان حاشیه آن بلکه برای تمام منطقه دارد. شرکتهای نفتی ناگهان اعلام کردند که اقتصاد دنیا بویژه

خاورمیانه، بویژه حوزه خلیج فارس مقام مهمی را در سیاست جهانی امروز دارا می‌باشد. این نه تنها به علت وجود منابع بیکران نفت و گاز این منطقه از جهان می‌باشد، بلکه اهمیت نظامی این شاهراه آبی نیز همیشه مورد نظر قدرت‌های بزرگ بوده است.

مروری بر تاریخ نشان می‌دهد که برای مدتی بیش از ۱۵۰ سال، امپراتوری سلطه‌گر انگلستان بدون هیچ رقابتی در خلیج فارس حضور داشت، و ساکنین ساحلی آن بخصوص شیخ نشینهای حاشیه جنوبی بدون استثناء تحت کنترل نیروی دریایی آن کشور قرار داشتند. با خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱ میلادی)، و تحولات پی در پی در دهه مزبور از جمله جنگ سوم اعراب و اسرائیل در اواسط

جهان غیر کمونیست در گرو آزادی کشتی رانی و ارتباط پیوسته این راه آبی با اقیانوس هند می باشد.

گزارشات زمین شناسی دلالت می کند که منابع عظیم نفت و گاز حوزه خلیج فارس حداقل تا سال ۱۳۹۹ (۲۰۲۰ میلادی) همچنان بزرگترین و مطمئن ترین منبع تولید مواد سوختی به شمار خواهد آمد. بدون شک هیچ منطقه ای در دنیا از نقطه نظر منابع ثابت شده نفت و گاز رقیبی برای کشورهای ناحیه خلیج فارس نخواهد شد. با توجه به این موضوع حداقل از نظر اقتصاد جهانی و ثبات سیاسی همکاری کشورهای حاشیه خلیج فارس برای سایر ممالک جهان فوق العاده حائز اهمیت می باشد، با توجه به این که نفت خاورمیانه همچنان بطور فراوان، با هزینه پائین و توانایی صدور در سطح جهانی، جوابگوی نیاز پایان ناپذیر ژاپن و کشورهای غربی خواهد بود.

کشورهای تولید کننده نفت خلیج فارس با داشتن بیش از ۶۵ درصد از ۱۰۲۰ میلیارد بشکه ذخایر شناخته شده نفت دنیا و بیش از ۳۰ درصد از ۳,۸۰۰ تریلیون فوت مکعب از منابع گاز جهان، جایگاه خود را حداقل تا سال ۱۳۹۹ (۲۰۲۰ میلادی) به عنوان تولید کنندگان اصلی نفت خام و گاز طبیعی برای کشورهای صنعتی دنیا محفوظ خواهند داشت. ولی باید خاطر نشان کرد که کشورهای صاحب نفت حوزه خلیج فارس با این همه منابع طبیعی فقط ۵ درصد از نفت تولید شده جهان را در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) مصرف کردند. در سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲ میلادی)، صادرات نفت خاورمیانه ۵,۵۰۰,۰۰۰ بشکه در روز بود، در سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰ میلادی) این رقم به ۱۰,۵۰۰,۰۰۰ بشکه در روز رسید و تا سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) به بیش از ۲۵ میلیون بشکه در روز افزایش یافت. در سالهای آخر دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰ میلادی) آمریکا حدود ۱۸ میلیون بشکه در روز مصرف نفت داشت، حدود ۴۰ درصد آن از خارج تأمین می شد و حدود نیمی از این ۴۰ درصد، از منابع نفت خلیج فارس تأمین می گردید. در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) از ۱۹ میلیون بشکه نفت وارداتی در روز به اروپای غربی، بیش از ۹ میلیون آن از خلیج فارس تأمین شد، و

همچنین از ۶ میلیون بشکه واردات روزانه نفت ژاپن بیش از ۵ میلیون آن از خاورمیانه وارد شد.

در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) هزینه متوسط تولید هر بشکه نفت در خلیج فارس کمتر از ۱۳ سنت بود ولی تولید همین یک بشکه نفت در آمریکا حتی بیش از یک دلار و ۶۰ سنت هزینه داشت، و به همین ترتیب سرمایه گذاری برای هر بشکه نفت خام خاورمیانه معادل با یک دهم میزان سرمایه گذاری در آمریکا بود. بدون شک هزینه تولید هر بشکه نفت در کشورهای نفت خیز خاورمیانه پائین ترین هزینه تولید در دنیا بود.

از ۱۰۴ میلیارد دلار مجموع درآمد صادرات نفت اوپک در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۸ میلادی)، بالغ به ۶۳ میلیارد دلار آن به کشورهای ایران، عربستان سعودی، کویت، عراق، قطر و ابوظبی تعلق داشت که این معادل ۱۰ درصد مجموع تجارت جهان در همان سال بود. این رقم تقریباً نزدیک به ۶۲ میلیارد دلار کسری موازنه پرداختهای نفتی جهان صنعتی غرب بود. درآمد کشورهای صادر کننده نفت خاورمیانه در ابتداء معمولاً بصورت سپرده های بانکی به بانکها و مؤسسات پولی و بازرگانی کشورهای غربی برگشت داده می شد، و کوشش بر این بود که کشورهای غربی وارد کننده نفت قادر باشند بدهی های نفتی خود را به دو طریق بازپرداخت کنند، یا به صورت گسترده تری کالاها و خدمات خود را به خاورمیانه صادر کنند و یا جلب هر چه بیشتر سرمایه گذاری صاحبان نفت خاورمیانه در کشورهای وارد کننده نفت، البته در غیر این صورت امکان داشت که جهان صنعتی غرب همچنان دچار کسری موازنه پرداختها باشد. نهایتاً، این جذب دراز مدت سرمایه مربوط به توانائی غرب به ظرفیت تولید و فروش کالا، اطلاعات علمی و خدمات به دولتهای منطقه می شد.

در کشورهای نفت خیز خاورمیانه درآمد حاصله از صنعت نفت همیشه به عنوان یک تکیه گاه مطمئن و وسیع برای توسعه اقتصادی، عمرانی و بالا بردن سطح زندگی به نظر می رسد. تا سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی)، بطور عمومی در کلیه کشورهای

تولید کننده نفت خاورمیانه درآمد نفت مهم ترین منبع تولید کننده ارز خارجی و همچنین بخش عظیمی از وجوه دولتی را تشکیل می داد. در ایران که بطور قطعی از تمام کشورهای نفت خیز حوزه خلیج فارس از جنبه صنعتی پیشرفته تر و از لحاظ اقتصادی توسعه یافته تر بود درآمد سالانه نفت عاملی عظیم و اجتناب ناپذیر برای تحقق برنامه های عمرانی و توسعه هر چه بیشتر اقتصاد کشور به حساب می آمد. این درآمد ارزی کم و بیش معادل ۷۰ درصد بودجه برنامه های عمرانی را در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۹ میلادی) و تا ۹۰ درصد را تا سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) تأمین کرد.

این میزان در سایر کشورهای نفت خیز خلیج فارس به مراتب از ایران بیشتر بود. در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) نسبت درآمدهای نفتی بر کل درآمدهای دولتی، برای عربستان سعودی ۹۴ درصد، کویت ۹۵ درصد، عراق ۹۶ درصد، ابوظبی ۹۷ درصد و قطر ۹۹ درصد بود. درصد دریافتی های ارزی از ناحیه نفت نسبت به مجموع درآمدهای خراجی در همین سال برای عربستان سعودی ۹۸ درصد، کویت ۹۸ درصد، عراق ۹۵ درصد، ابوظبی ۱۰۰ درصد و قطر نیز در حدود ۱۰۰ درصد گزارش شده بود.

تا سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) تمام کشورهای تولید کننده نفت خلیج فارس دارای چنان اقتصادی بودند که نیاز آنها را به واردات کالا و خدمات از کشورهای صنعتی اروپا، ژاپن، و آمریکا خاطر نشان می کرد. ایران تنها کشوری بود که در دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰ میلادی) برنامه های وسیع برای توسعه امور اقتصادی به مورد اجراء گذارد تا اقتصاد تقریباً تک محصولی خود یعنی نفت را به اقتصاد متنوع و صنعتی تبدیل کند. بهر حال ایران و سایر کشورهای نفت خیز خاورمیانه می بایست بخشی از نیازمندیهای مصرفی و عمرانی خود را از کشورهای غربی و ژاپن برآورده سازند. مسلماً این نیازمندیها در گذشته در درجه اول به منظور تحکیم دفاع ملی و سپس توسعه برنامه های اقتصاد داخلی و تنظیم طرحهای رفاه همگانی بود که موجب می شد هزینه زیادی صرف ورود کالا و خدمات از

غرب بشود.

در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) ایران و پنج کشور صادر کننده نفت خلیج فارس، عربستان سعودی، کویت، عراق، قطر و ابوظبی معادل ۴۰ میلیارد دلار از میزان متوسط ۸۰ میلیارد دلار درآمد سالانه نفت خود را برای دریافت کالاهای مصرفی، مواد خام، تجهیزات و خدمات به کشورهای صنعتی پرداخت کردند. البته وابستگی و نیاز به کشورهای صنعتی غرب برای توسعه اقتصادی داخلی، در کشورهای نفت خیز فاقد منابع غیر نفتی از قبیل کویت و عربستان سعودی، بسیار بیشتر بود تا در مورد کشوری مثل ایران که توسعه منابع غیر نفتی آن امیدوار کننده بود.

تا سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) کلیه کشورهای نفت خیز خاورمیانه بغیر از ایران از داشتن تکنولوژی معقول ملی و اصول مدیریت لازم برای صنعتی شدن سریع در رشته های مختلف صنعت، و رهائی نسبی از وابستگی شدید به محصول نفت، توفیقی نداشتند. برای اکثر کشورهای نفت خیز، حتی عملیات اکتشاف و تولید و بطور کلی توسعه صنعت نفت داخلی نیز احتیاج به مساعدت کشورهای صنعتی بویژه غربیها بود. با آنکه تمام کشورهای تولید کننده نفت به این مطلب آگاهی داشتند که منابع طبیعی بخصوص سوختی آنها تا چند دهه دیگر به پایان می رسد، ولی متأسفانه نفت آنها بیش از میزان مصرف داخلی و تأمین درآمدهای لازم برای توسعه حساب شده اقتصادی و عمرانی تولید می شد. کشورهای صاحب نفت دقیقاً اطلاع داشتند که در آینده ای نه چندان دور، با اقتصادی بدون نفت روبرو خواهند شد و بدون شک در آن هنگام منبع اصلی درآمد خارجی آنها همان عواید آینده سرمایه گذارهای زمان تولیدات نفت و گاز خواهد بود.

ایران و عراق در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) در حدود ۸۷ درصد جمعیت کشورهای خلیج فارس را دارا بودند، ولی فقط ۳۶ درصد درآمد نفتی این منطقه را دریافت می کردند. ولی کشورهای عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات متحده عربی، عمان و بحرین که مجموعاً کمتر از ۱۳ درصد جمعیت

کشورهای خلیج فارس را تشکیل می‌دادند، در حدود ۶۴ درصد درآمد نفت را در دست داشتند. البته، قسمت اعظم سرمایه‌گذاری آنها در انباشته کردن جنگ افزارهای عظیم و متنوعی که از کشورهای صنعتی غرب خریداری می‌شد بکار می‌رفت. این نمایانگر این بود که کشورهای کوچکتر، کم جمعیت‌تر و تازه استقلال یافته حوزه خلیج فارس حمایت غرب را شاید مطمئن‌ترین ضامن حفظ رژیمهای خود می‌دانستند.

امضاء قرارداد جنجالی تهران در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱ میلادی)، مناسبات را میان شرکت‌های بزرگ نفت فعال در خاورمیانه و سازمان کشورهای صادرکننده نفت خاورمیانه بشدت تغییر داد. بر حسب آن قرارداد قیمت جدید و قطعاً عادلانه‌تری روی نفت خام این منطقه گذاشته شد، و بلافاصله افزایش دوم قیمت نفت به دنبال گردهمایی‌های کشورهای صادرکننده نفت «اوپک» در مهر ۱۳۵۲ (اکتبر ۱۹۷۳ میلادی) در کویت، و آذر (دسامبر) همان سال در تهران صورت گرفت. مضافاً آن که تحریمهای نفتی اعراب در سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ (۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ میلادی) در بوجه جنگ اعراب و اسرائیل علیه بعضی کشورهای غربی وارد کننده نفت، و ملی شدن شرکت‌های نفت غربی یکی بعد از دیگری در بعضی از کشورهای تولیدکننده عربی، و افزایش مشارکت محلی در عملیات عاملان نفت و بالاخره کنترل و اداره کامل صنعت نفت ایران به دست ایرانیان، همه دست به دست هم داد تا در غرب خصوصتهایی به وجود آید.

ولی نکته مهم این است که بحران نفت در واقع موقعی آغاز شد که افزایش بی سابقه و ناگهانی قیمت اعلان شده نفت خام از ۲ دلار و ۵۹ سنت برای هر بشکه به ۱۱ دلار و ۲۵ سنت در تهران افزایش یافت. بنابراین مشاجره‌های مربوط به نفت و رفتار کشورهای عضو اوپک در آن سالها جنبه سرسختانه‌تری بخود گرفت. شرکت‌های نفتی از این که ناظر بودند منافع دیرینه آنها در حال از میان رفتن است و دیگر تصمیم گیرنده معاملات نفتی جهانی نخواهند بود و حاکمیت طولانی خود را از دست

می‌دهند سخت به تکاپو افتادند. دولتهای صاحب این شرکتها به همین ترتیب بی نهایت خشمگین شدند و با شرکت‌های نفتی یک صدا گردیدند. بلافاصله مقامات سیاسی در غرب به تغییرات جدید حمله کردند. افزایش بهای نفت از طرف مدافعان شرکت‌های نفتی یک نوع توطئه بین‌المللی به حساب آمد که به گفته آنها باعث تضعیف اقتصاد کشورهای غربی می‌گردید. سران دول غرب منتظر روزی شدند که اوپک در هم بشکند و رقابت در تولید و پخش نفت از نو آغاز شود. مدیران شرکت‌های نفتی و حتی دولتمردانی مثل دکتر هنری کیسینجر، طراح سیاستهای خارجی آمریکا، اصرار داشتند که قدرت اوپک و سردمدارانش به هر وسیله‌ای از جمله با مداخله نظامی باید مقابله شوند تا تمام بیماریهای اقتصادی و سیاسی شفا یابد. آنها اصرار داشتند که افزایش بهای نفت به کشورهای صاحب نفت خلیج فارس امکان می‌دهد که درآمدهای ارزی هنگفتی پس‌انداز کنند و در نتیجه موجب افزایش و تداوم کسریهای موازنه پرداختها برای کشورهای صنعتی غرب شوند. استدلال دولتمردان آمریکایی منجمله دکتر هنری کیسینجر همراه مدیران شرکت‌های نفتی این بود که نتیجه مستقیم این ذخایر انباشته شده، بدون شک باعث بروز یک فاجعه اقتصادی بین‌المللی می‌شود و اگر چنین بحرانی روی دهد، دیری نخواهد پائید که نهادهای سیاسی دموکراتیک غرب محو خواهند شد، و در نهایت موجب انهدام تمدن بزرگ غرب خواهد شد. در این صورت برای جلوگیری از تورم پدید آمده از نفت و همچنین بیکاری و کساد مشعب از آن تنها چاره همان در هم شکستن دولتهای صاحب نفت خاورمیانه بود که خط مشی اوپک را هدایت می‌کردند بویژه پادشاه ایران که نفوذ فوق‌العاده او در اوپک پیغامی از آینده تاریک برای آنها داشت.

استدلال رهبر ایران گر چه در غرب خریداری نداشت، اما بی نهایت دقیق، منصفانه و بسیار ماهرانه بود. پادشاه ایران مکرراً این نکته را خاطر نشان می‌کرد که قیمت‌های نفت بین سالهای ۱۳۳۳ (۱۹۵۴ میلادی) تا ۱۳۵۲ (۱۹۷۳ میلادی) به

نسبت تورم جهانی سیر نزولی مستمیری را پیموده است، در حالی که بهای کالاهای ساخته شده در غرب و خدمات کشورهای صنعتی در همین مدت سیر صعودی را طی کرده است. او پی در پی اعلام می‌کرد که قیمت‌های تعیین شده به وسیله اوپک هرگز غیر عادلانه نیست، به اضافه این که کشورهای صاحب نفت خاورمیانه بر این باورند که تعدیل و اصلاح قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳ میلادی) نمایانگر کوشش در راه رفع بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی بین‌المللی بوده که سالهای سال دوام داشته است.

رهبر ایران همچنین خاطر نشان ساخت که ادامه وضع نابسامان گذشته که تحمیلی از جانب شرکت‌های نفتی بوده نه تنها مردم صاحب نفت را از دست یافتن به تکنولوژی جدید و کالاهای مورد نیاز محروم ساخته بلکه حتی به بهزیستی و رفاه واقعی‌شان لطمه زده و بالاخره پیشرفت اقتصادی متعادل و مداوم آنها را بسوی آینده‌ای مطمئن و بارور که در آن نفت نقش اقتصادی سرنوشت‌ساز بازی نکند اگر نه غیر ممکن ولی مطمئناً دشوار کرده است.

رهبر ایران اضافه کرد که شرکت‌های نفت چند ملیتی مانع شده‌اند که صاحبان اصلی نفت در فعالیتهایی چون تصفیه، حمل و نقل، بازاریابی و عملیاتی از این قبیل شرکت داشته باشند، همچنین شرکت‌های بزرگ بین‌المللی با تعیین و تحمیل قیمت نفت خام بطور ساختگی و اجباری، و تنزل دادن ارزش نسبی آن در سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۲ (۱۹۵۴ تا ۱۹۷۳ میلادی)، موجب گردیده‌اند که کشورهای صنعتی غرب، پیشرفت و بهزیستی خود را از راه فقر و بدبختی توده‌های ستم دیده ملتهای صاحب نفت خاورمیانه تأمین کنند.

در پاسخ به پادشاه ایران در افق‌های دور، مبارزه‌ای مشترک و همگانی توسط شرکت‌های بزرگ نفتی، و مجموعه‌ای از مطبوعات جهت دار و حافظ منافع غرب و عده‌ای که در لیست حقوقی شرکت‌های عمده نفتی بودند و لباس کارشناسان نفتی و محققین دانشگاهی را بر تن کرده بودند تا افکار عمومی مردم جهان را علیه پادشاه ایران برانگیزند، شکل گرفت. شرکت‌های

نفتی تحت حمایت دولتهای خود اصرار داشتند که تعیین قیمت نفت به وسیله اوپک یک جانبه و خودسرانه بوده، سطح قیمتی که صاحبان نفت پیشنهاد کرده‌اند بی‌نهایت بالاست و نهایتاً افزایش سریع ساختگی قیمت نفت، هم تورم جهانی را موجب می‌شود و هم باعث کسادبازارهای جهانی می‌گردد. ولی آمار منتشر شده به وسیله خود آمریکائی‌ها نشان می‌داد که میزان تورم در این کشور در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴ میلادی) در حدود ۱۰ درصد بود که فقط نیم درصد از آن مستقیماً نتیجه افزایش هزینه‌های نفت وارداتی بود، البته بعضی کارشناسان معتقد بودند که حتی این نیم درصد هم در کنترل شرکت‌های نفتی آمریکایی واردکننده نفت خام بود. از طرف دیگر نسبت هزینه‌های زیاد واردات نفت به تولید خالص ملی در کشورهای صنعتی اروپای غربی و ژاپن، به دلیل نیاز و وابستگی شدیدترشان به نفت حوزه خلیج فارس، تا حدی بالاتر بود. با وجود این، طبق آمار منتشر شده از طرف سازمان توسعه و همکاریهای اقتصادی بالا رفتن بهای نفت فقط منشأ یک و نیم درصد از میزان تورم این کشورها بوده است. بدین ترتیب بسیار ساده می‌توان محاسبه کرد که برای تمام قدرتهای صنعتی جهان، تورم ناشی از هزینه به اصطلاح گران نفت وارداتی حتی کمتر از دو درصد از کل ۱۲ درصد نرخ تورم برای این کشورها بوده است.

با بررسی مطالب ذکر شده به راحتی می‌توان استنباط کرد که موضوع بهای نفت نسبت به مسائل اصلی و واقعی که در زیر پوشش مبارزات نفتی پنهان شده بود فقط جنبه فرعی و غیر بنیادی داشت. موضوع اصلی مورد سؤال، این نبود که چرا یک بشکه نفت را یک دلار باید قیمت گذاری کرد و یا یازده دلار، بلکه واقعیت مسئله در مورد روش توزیع قدرت و ثروت اقتصادی دنیا میان صاحبان متعدد و گوناگون آن بود. واقعیت این نبود که چرا بهای نفت کمتر یا بیشتر از قیمت‌های دیگر کالاها بالا رفته است، بلکه نکته اساسی این بود که آیا کشورهای صنعتی آمادگی داشتند که بپذیرند دوران مصرف و استفاده از انرژی فراوان و کم ارزش پایان یافته است و بهای کامل و

دست یابی به شیوه‌های سازنده‌ای که قادر شوند درآمدهای اضافه خود را سرمایه‌گذاری کنند، و بالاخره در کنترل ذخایر پولی خود آزادانه عمل کنند.

در یک اعلامیه ۱۴ ماده‌ای که در اولین کنفرانس رهبران سیزده کشور عضو اوپک در اسفند ۱۳۵۴ (مارچ ۱۹۷۵ میلادی) در الجزایر به تصویب رسید، و به منشور اصلی معروف گردید، اعلام شد که قیمت نفت باید بر پایه و اساس ضرورت حاکم بر حفظ منابع سوختنی و میزان دستیابی به بهای سایر منابع انرژی‌زا استوار باشد. بنابراین هر چه زودتر بایستی روشی اتخاذ شود که بهای نفت در تناسب و ارتباط با قیمت کالاهای ساخته شده، میزان تورم، و شرایط انتقال کالا و تکنولوژی برابری کند.

اما، غریبها در آن سوی اقیانوسها برای در هم کوبیدن این خواسته‌های عادلانه ملت‌های صاحب نفت و خاموش کردن رهبر این نهضت تازه پیا خواسته، ناگهان به یاد حقوق بشر افتادند، ناگهان غمخوار و شریک رنجها و بدبختیهای مردم خاورمیانه شدند که خود بیش از یک قرن موجبات آن را فراهم کرده بودند. غریبها برای نابود کردن نهضت‌های ملی‌گرایان و آرمان خواهی در شرق و توقف رشد اقتصادی در کشورهای صاحب نفت بویژه در ایران که در واقع محور اصلی تمام نارضایتی‌های آنها بود، تمام قوای خود را بسیج کردند. یک شبه گاندی دوم متولد شد، فرشته نجات پدیدار گشت، و رهبر انقلاب ساخته شد. ناگهان جزیره ثبات به آتش کشیده شد و ملت ایران ناآگاهانه به سویی برده شد که هرگز خواهان آن نبود. بلافاصله، نتیجه دهها سال سازندگی و شکوفایی اقتصادی که باعث حسادت و وحشت دنیای غرب بود، به نابودی کشیده شد، یک شبه ملت آزاده ایران به قفس اسارت برده شد و حیثیت هزاران ساله او به بازیچه گرفته شد. در عوض بسرعت بیماریهای سیاسی و اقتصادی غرب شفا یافت و همانند این که مشکل حقوق بشر نیز حل شد، و ناگهان همه چیز در غرب خاموش گردید.



واقعی نفت، این ماده فناپذیر و پر ارزش مولد انرژی را قبول کنند. واقعیت مسئله این بود که آیا می‌بایست در ادامه قراردادها، خط مشی‌ها و شیوه‌های گوناگونی که بطور مصنوعی به وجود آمده بودند و به هر صورت یک جانبه به کشورهای صاحب نفت خاورمیانه تحمیل می‌شدند سکوت کرد. آیا باید اجازه داد که ظلمها و بهره‌کشی‌های گذشته کشورهای صنعتی جهان همچنان ادامه داشته باشند، آیا باید حق حاکمیت صاحبان اصلی نفت و کنترل آنها را بر منابع و ثروت ملی‌شان نادیده گرفت.

بعضی‌ها خاطر نشان می‌کنند که شاید زمان برای بالا بردن قیمت نفت نامناسب بود و این احتمالاً بزرگترین دلیل اهمیت مسئله نفت در آن زمان بود. زیرا بالا رفتن قیمت نفت در بدترین شرایط اقتصادی ممکن بین‌المللی صورت گرفت، بدین معنی که، کشورهای صنعتی غرب مدتی بود که دستخوش تورم سنگین و کساد بازار شده بودند. نتیجتاً کمک‌های عمرانی غرب هم به ممالک فقیر و جهان سوم قوس نزولی پیدا کرده بود و لایحه کمک به کشورهای توسعه نیافته در کنگره آمریکا نیز در این سالها با شکست روبرو شد. اما سناتورهای آمریکا مسئولیت وضع وخیم کشورهای تنگدست را غیر منصفانه به سمت کشورهای صاحب نفت خاورمیانه جهت دادند.

اوپک به رهبری پادشاه ایران در تمام این کش و قوس‌ها بیشتر خواهان ارزش جانشین شونده برای ذخایر نفتی خود بود، به عبارت دیگر علاقه داشت که ذخایر مواد سوختی خود را که بدون شک منبع درآمد ابدی نبود از صورت محصول به پول تبدیل کند تا در سرمایه‌گذاری بکار برده شود. کشورهای صاحب نفت خاورمیانه پافشاری می‌کردند که درآمدهای حاصله از فروش نفت را با تورم بدون پایه و اساس قیمت‌ها در کشورهای صنعتی خریدار نفت که روی بهاء واردات آنها اثر می‌گذاشت مطابقت دهند. کشورهای عضو اوپک اصرار داشتند به تکنولوژی جدید، شیوه‌های علمی و فنی، ماهیت بازار فروش و پخش شرکتهای بزرگ دسترسی معقول یابند، تا بتوانند منابع ملی خود را در شرایط بهتری توسعه دهند. از جمله